

۱۳۹۷-۹-۰۹-۰۰۰-۱۸۱-۲۹۱-۲	۲۲۲۱
what's left of me: the hybrid chronicles c 2012	نویسنده: ریچارد
۱۳۹۷-۹-۰۹-۰۰۰-۱۸۱-۲۹۱-۲	۲۲۲۱
۱۳۹۷-۹-۰۹-۰۰۰-۱۸۱-۲۹۱-۲	۲۲۲۱

باقی مانده‌ی من



نوشته‌ی کت ژانگ

ترجمه‌ی مینا طالبلی

پیش از این، در کتابخانه‌ی من، در میان هزاران کتاب، یک کتاب کوچک و نازک به نام «باقی مانده‌ی من» قرار داشت. این کتاب را در سال ۲۰۱۲ میلادی در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی من پیدا کردم. آن زمان، من یک نوجوان ۱۵ ساله بودم و این کتاب را به عنوان یکی از بهترین کتاب‌های آن سال به یاد دارم. نویسنده، ریچارد، در این کتاب به زندگی خود در دوران کودکی و جوانی می‌پردازد و به شکلی صادقانه و تأمل‌برانگیز، تجربیاتش را با ما در میان می‌گذارد. او به ما یاد می‌دهد که چگونه می‌توانیم با مشکلات زندگی خود کنار آییم و چگونه می‌توانیم از تجربیات خود درس بگیریم. این کتاب، نه تنها برای نوجوانان، بلکه برای همه‌ی کسانی که به دنبال یک داستان واقعی و تأمل‌برانگیز هستند، مناسب است. اگر به دنبال یک کتابی هستید که به شما کمک کند تا با خودتان و زندگی‌تان ارتباط بهتری برقرار کنید، «باقی مانده‌ی من» را بخوانید. این کتاب، به شما یاد می‌دهد که چگونه می‌توانیم با همه‌ی آنچه در زندگی ما رخ می‌دهد، کنار آییم و چگونه می‌توانیم از آن‌ها یاد بگیریم. این کتاب، به شما یاد می‌دهد که چگونه می‌توانیم با همه‌ی آنچه در زندگی ما رخ می‌دهد، کنار آییم و چگونه می‌توانیم از آن‌ها یاد بگیریم.



کتابسرای تندیس

۹۷۸-۹۰۰-۱۸۱-۲۹۱-۲
 ISBN 978-600-182-182-4

میراثش را می‌دانستیم، یک مورخانی است که می‌تواند این بود که یکی از ما
 باید چهار بار در طول زندگی‌مان به آن فکر کنیم. این کتاب، به شما یاد می‌دهد که
 چگونه می‌توانیم با همه‌ی آنچه در زندگی ما رخ می‌دهد، کنار آییم و چگونه می‌توانیم از آن‌ها یاد بگیریم.

سر آغاز

من و آدی در یک بدن به دنیا آمدم و انگشت‌های شبیح‌آسای روح‌مان پیش از آن که اولین نفس‌مان را بکشیم در هم گره خورده بودند. اولین سال‌های بودن‌مان با هم شادمانه‌ترین سال‌هایمان هم بود. بعد نگرانی‌ها شروع شد — چین‌ها و گره‌های دور دهان پدر و مادرمان، اخم‌هایی که روی پیشانی معلم مهد کودک‌مان می‌افتاد، سؤالی که هر وقت کسی خیال می‌کرد حواس‌مان نیست می‌پرسید:

چرا مستقر نمی‌شوند؟

مستقر.

با دهان پنج‌ساله‌مان این کلمه را به زور شکل می‌دادیم و روی زبان‌مان مزمزه‌اش می‌کردیم.

مُس — تَ — قَر.

معنایش را می‌دانستیم. یک جور‌هایی البته. معنایش این بود که یکی از ما باید مهارِ بدن را می‌گرفت. یعنی آن یکی باید محو می‌شد. حالا می‌دانم که